

اندیشه‌های صوفیانه و سیر و سلوک ابوحامد محمد غزالی

دکتر محمد رضا ذاکر عباسعلی*

چکیده

ابوحامد غزالی از نوابغ بزرگ ایرانی است که در سده پنجم هجری پا به عرصه وجود گذاشت. سلطه فکری وی موجب شد که در قرون بعدی پیوسته افکار و آثارش سرلوحه اندیشه اندیشمندان قرار گیرد. از این رو بسیاری بر این عقیده‌اند که وی یک مجدد است. هرچند غزالی در اعتقادات اشعری و در فقه شافعی بود؛ اما این امر هیچ‌گاه مانع از حریت و آزاده‌اندیشی او نشد. غزالی در زمره دانشمندان کم نظیری است که در تمام موضوعاتی که مطالعه داشته و در نهایت آنها را نگاشته، احاطه درخور وصفی داشته است. وی فقیه، متکلم، فیلسوف، عارف و صوفی بود. تصوّف غزالی که در عمل منشأ تحول بزرگی در زندگی او شد، در واقع ناشی از تفکر فلسفی وی بود. بدون تردید تأثیر اندیشه‌های ابوحامد غزالی بر عرفان و تصوّف، قابل انکار نیست، به طوری که تا عصر کنونی نیز ادامه دارد. وی تصوّف عامیانه را که تنها در قالب سر تراشیدن، مرقع پوشی، شطح گفتن و مجرد ذوق بود، تبدیل به اندیشه بسیار ژرف نمود؛ و با آنکه از دیدگاه او گام آغازین در تصوّف، پیروی از شریعت است؛ اما علوم و معارف متداوله را برای کشف حقایق کافی نمی‌دانست، بلکه آنها را حجاب حقیقت می‌دید و برای دست‌یابی به حقیقت معتقد به نوعی اشراق روحانی است، به گونه‌ای که ذهن غزالی را از کلام به تصوّف و از قلمرو برهان به قلمرو مکاشفه نشان می‌دهد.

کلیدواژه: غزالی، اندیشه‌ها، تصوّف، سیر و سلوک.

*. دکترای فلسفه. (Reza.zaker@yahoo.com)

مقدمه

استاد علامه جلال‌الدین همایی در کتاب ذی‌قیمت خود موسوم به *غزالی‌نامه* دربارهٔ بیوگرافی، آثار، اندیشه‌ها و سیر و سلوک ابوحامد غزالی سخن را به کمال رسانیده و در این راستا هر چند پژوهشگران پیشین و معاصر تلاش وافری را نموده‌اند؛ اما احدی به گرد نکته‌های از مو باریک‌تری که علامه همایی در خصوص غزالی بیان نموده است، نمی‌رسد، هم‌چنان‌که این امر بر صاحبان فن و اندیشمندان عرصهٔ فرهنگ و ادب پوشیده نیست. کوشش‌های بی‌دریغ و در عین حال بسیار دقیق علامه همایی در معرفی فرهنگ و ادب ایران زمین من جمله شخصیت بسیار ارزشمند پارسی یعنی ابوحامد غزالی ستودنی است و حق این است که پژوهشگران در عصر حاضر بیش از پیش به آثار آن فرزانه دهر همت گمارند. راقم این سطور نیز هر چند در این مختصر از منابع و مآخذ گوناگونی بهره گرفته؛ اما اثر بسیار گرانبهای *غزالی‌نامه* را سر لوحهٔ کار خود قرار داده است. در جامعهٔ مسلمانان به‌ویژه ایران زمین، تصوف به شکلی رشد و نمو کرد که رنگ مذهبی به‌خود گرفت و تبدیل به یک جنبش فکری شد، به گونه‌ای که نظیرش در مذاهب عالم یافت نمی‌شود؛ لذا «می‌توان این نهضت دینی و تحول فکری را از مختصات دیانت اسلام و پرورش این فکر را از تجلیات روح ایرانی شمرد و کلمهٔ صوفی و صوفیه دربارهٔ فرقهٔ مخصوص هم به دیانت اسلام اختصاص دارد». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۹۲) به عقیدهٔ بسیاری از صاحب‌نظران، تصوف، نتیجهٔ فلسفهٔ خسروانی است که پس از اسلام پدیدار شد و آمیخته‌ای است، از عقاید حکمای فهلوی و بزرگان صوفیه که بیشتر آنها ایرانی بوده‌اند. به عقیدهٔ استاد همایی، مهد پرورش این فکر، ایران و عامل نضج و قوام آن روح و فلسفهٔ ایرانی است و به عقیدهٔ شیخ اشراق نیز تصوفی را که اکابری هم‌چون: ابوسعید ابوالخیر، بایزید بسطامی، ابوالحسن

خرقانی، منصور حلاج و... ترویج نمودند، در حقیقت، میراث کهن و یادگار حکمای خسروانی است.^۱

گرچه تصوف در سده‌های آغازین هم‌چون سایر عقاید در اوج سادگی ظهور کرد و صوفی به کسی اطلاق می‌شد که از دنیا رهیده و به عبادت و خداپرستی روی آورده بود؛ اما در گذر زمان از سادگی اول بیرون آمد، رنگ حزبی به خود گرفت و با اندیشه‌های عرفانی و سلوک اشراقی و رواقی یونان و نیز فلسفه ایران باستان آمیخته و به شکل نوینی نمایان شد. در قرن سوم هجری این تحول به وضوح آشکار می‌شود و «تعلیمات عرفانی مانند وحدت وجود، فناء فی الله و بقاء بالله از این قرن به بعد داخل مسایل تصوف گردید تا به شکل فنی مخصوص با موضوع و مبادی و مسایل در ردیف سایر علوم و فنون اسلامی در آمد». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۹۸)

تصوف در سده چهارم در سرزمین‌های اسلامی به ویژه ایران به طور چشم‌گیری شایع و گسترده شد و در این عرصه شاهد تألیف آثار بسیاری از صوفیان هستیم و علامه جلال‌الدین همایی نام بسیاری از این تألیفات را هم‌چون: *قوت القلوب* تألیف ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ ه.ق که غزالی در تألیفات خود بدان نظر داشته و نیز کتاب *اللمع* در تصوف تألیف ابونصر سراج طوسی (متوفی ۳۷۸) در *غزالی‌نامه* ذکر کرده است. (همان، ص ۹۹) سده پنجم مهم‌ترین دوره تصوف در ایران محسوب می‌شود. در همین قرن است که بسیاری از بزرگان و تأثیرگذاران از صوفیه هم‌چون ابو سعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰)، ابو عبدالله سلمی (متوفی ۴۱۲)، ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵)، ابوعلی دقاق (متوفی ۴۰۶)، ابو عبدالله شیرازی معروف به بابا کوهی (متوفی ۴۴۲) و بسیاری از بزرگان دیگر پا به عرصه وجود نهادند، که سرآمد ایشان امام زین‌الدین ابو حامد محمد بن محمد غزالی

۱. می‌توان در این باره به مقاله اینجانب تحت عنوان «اثرپذیری اندیشه‌های شیخ اشراق از فلسفه و حکمت ایران باستان»، حکمت‌نامه مفاخر، سال دوم، پاییز ۱۳۹۶؛ نیز *غزالی‌نامه*، ص ۹۶؛ نیز شرح حکمت اشراق تألیف: دکتر حسینی شاهرودی و مجموعه مصنفات شیخ اشراق مراجعه نمود.

طوسی (۴۵۰-۵۰۵) است. «در این قرن کتب بسیار به فارسی و عربی در تصوّف و رجال صوفیه پرداخته شد، از قبیل کشف‌المحجوب به فارسی تألیف ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی و کتاب طبقات‌الصوفیه و حلیة‌الاولیاء و رسالۀ قشیریۀ و امالی هروری و منازل السائرین». (همان، ص ۱۰۲)

«قرن پنجم یا عهد غزالی دورهٔ نضج و ترقی کامل تصوّف است. تشکیلات صوفیه و خانقاهها و مجلس گفتن مشایخ در این زمان، بیش از هر دوره رواج و معنویت داشته و دانشمندان این فرقه در ممالک اسلامی خاصه ایران و بالخصوص موطن غزالی (خراسان) بسیار بوده‌اند. خواجه نظام‌الملک در عهد غزالی، خود صوفی مشرب و بزرگ‌ترین حامی تصوّف بود و با بزرگان این طایفه نشست و خاست می‌کرد و آنها را بسیار محترم می‌شمرد». (همان، ص ۱۰۰)

مرتبۀ علمی غزالی

غزالی از نوابغ بزرگ ایرانی است که در سدهٔ پنجم هجری پا به عرصهٔ وجود گذاشت و آن‌چنان در عرصهٔ علم و دانش ظاهر شد که گوی سبقت را از همگان ربود. به گفتهٔ استاد جلال‌الدین همایی هم‌چنان که «فردوسی عجم را به نظم پارسی شاهنامه زنده کرد، غزالی اسلام را به نیروی دلیل و برهان و شیوایی خامه و بیان تأیید نمود. وی ایران را در میان ممالک دنیا به فکر و تحقیق، بلندآوازه کرد. در بین خاورشناسان و اندیشمندان غربی رتبهٔ غزالی ستودنی است و وی را هم‌چون ابن سینا و ابن رشد ارج نهاده و در زمرهٔ ارجمندترین متفکرین اسلام از او یاد می‌کنند. شخصیت غزالی از پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است. او هم‌چنان که متکلم و فقیه بزرگی است، در سیاست نیز بسیار زبردست است. قدرت و بنیۀ دانش سیاسی وی را می‌توان در نگارش نامه‌های او به ملوک، سلاطین،

وزیران، امرا، ارکان دولت و... جست‌وجو کرد.^۱ سلطه فکری غزالی موجب شد که در قرون بعدی پیوسته افکار و آثارش سرلوحه اندیشه اندیشمندان قرار گیرد. از این رو بسیاری بر این عقیده‌اند که وی یک مجدد است.^۲ هم‌چنان که در بین مسلمانان حدیث مشهوری است، که خداوند در هر صد سال کسی را از بین امت اسلامی برمی‌انگیزد تا دین آنها را احیا کند. «ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة من یجدد لها دینها».^۳ (سجستانی، بی تا، ج ۴، ص ۱۷۸) استاد دینانی نام برخی از رجال پیشین را که به مجدد بودن غزالی معتقد بوده‌اند، مانند: ابن عساکر و سیوطی را ذکر می‌کند و می‌گوید: «شاید بتوان ادعا کرد که خود غزالی نیز چنین می‌اندیشیده و خود را مجدد و احیاء کننده علوم دین می‌دانسته است. او بزرگ‌ترین کتابش را *احیاء علوم الدین* نام کرده و با انتخاب این عنوان، مدعی نوعی احیاء گری و تجدید شده است».^۴ (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۲۹)

برخی از محققان صاحب نظر بر این عقیده‌اند که شهاب الدین سهروردی در مورد مسئله نور که اساس فلسفه او را تشکیل می‌دهد، از کتاب *مشکوٰۃ الانوار* غزالی بهره برده و به شدت تحت تأثیر او بوده است. درست است که حکمت اشراق گنجینه‌ای است از عقاید رمزی سنتی مرکب از حکمت‌های صوفیه و هرمتی و آمیخته با فلسفه‌های فیثاغورسی،

۱. برای آگاهی بیشتر می‌توان به کتاب مکاتیب فارسی غزالی به نام *فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام* به

تصحیح و اهتمام عباس اقبال، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲ مراجعه نمود.

۲. درباره مجدد بودن غزالی مقالات و کتاب‌هایی تحت همین عنوان از نویسندگان ایرانی و خارجی به زبان‌های گوناگون منتشر شده است که در اینجا به معدودی از آنها اشاره می‌شود: *غزالی مجدد اسلام*، تألیف: اریک لین اورمزی، مترجم: احسان مصحفی، نشر نامک، تهران ۱۳۹۶؛ *المجددون فی الاسلام*، تألیف: عبدالمتعال الصعیدی، چاپ مصر، ص ۱۷۹؛ دو مجلد پژوهش‌هایی درباره محمد غزالی و فخر رازی، نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۱؛ *آشنایی با شخصیت و سیره مجدد سده پنجم هجری امام غزالی*، مؤلف: علی محمد الصلابی، مترجم: ستار آینه‌پور، انتشارات کردستان، سنندج ۱۳۸۸.

۳. این روایت منقول از اهل تسنن است و از بین امامیه کمتر کسی است که آن را نقل کرده باشد، و البته برخی از اندیشمندان شیعه مانند شهید مطهری آن را مردود دانسته است.

افلاطونی، ارسطویی و زردشتی همراه با عناصر مختلف دیگر؛ ولی به احتمال زیاد عقاید سه‌رودی تا حدودی مرهون فلاسفه و اندیشمندان اسلامی هم‌چون ابن سینا، حلاج و غزالی است. (همان، ص ۳۰) محی‌الدین عربی در کتاب ارزشمند خود *فتوحات مکیه* در موارد زیادی اندیشه‌های غزالی را ذکر کرده و در مواردی وی را ستوده است.

شهرت غزالی نه تنها در ممالک اسلامی، بلکه در جهان آن روز و قرن‌های بعد از آن، فراگیر شد. «در کلیسای بزرگ فلورانس ایتالیا که از بناهای قرن ۱۵ میلادی است، تصویر غزالی در میان تصاویر فلاسفه الهی اساقفه بزرگ و روحانیان عالی‌مقام که در قرون وسطی پیشوایان و رهبران بزرگ جهان مسیحیت بوده‌اند، مشاهده می‌گردد؛ اما عجب‌تر از آن این است که غربیان به شخصیت و مقام غزالی بیش از ما شرقیان پی برده و آثار او را به زبان‌های خود ترجمه کرده‌اند. تعالیم او را مورد بحث قرار داده و در مناظرات فلسفی و آراء و عقاید صوفیانه او به تحقیق و تدقیق پرداخته‌اند.» (غزالی، ۱۳۴۹، ص ۳۱)

«هنوز بیش از بیست و هشت سال از سن غزالی نگذشته بود که در علوم و فنون متداولهٔ زمان خویش، ادبیات، فقه، اصول، حدیث، درایت، کلام، جدل، خلاف و غیره، استاد به معنی حقیقی گردید و در نیشابور دست به کار تألیف و تصنیف برد و هم‌چنان ملازم استاد بود تا سال ۴۷۸ که امام الحرمین درگذشت. پس از رحلت استادش از نیشابور رحلت کرد و در عسکر یا معسکر نزدیکی نیشابور به خدمت وزیر نامی، خواجه نظام‌الملک طوسی (متوفی ۴۸۵) که محضرش پیوسته به وجود علما و فضیلتی عهد آراسته بود، پیوست. در این موقع چنان که گفتیم غزالی ۲۸ سال داشت و در علوم و فنون متداوله سرآمد اقران بود. نظام‌الملک آوازهٔ فضل و دانش غزالی را شنیده بود و از این رو مقدم او را گرامی داشت. غزالی در محضر او با علما و فقها مناظره و بر آنها غلبه کرد. چنان‌که همگی به مقام فضیلتش معترف شدند و روز به روز بر مقام تقرّب غزالی در پیشگاه خواجه وزیر و پادشاه وقت سلطان ملک شاه سلجوقی (متوفی ۴۸۵) بر افزود و به رتبه بر همهٔ علما و دانشمندان برتری یافت و پس از هفت سال از مهاجرت نیشابور، منصب تدریس نظامیهٔ بغداد که

بالاترین مناصب علمی آن دوره بود، بدو محوّل گردید». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۰) «غزالی آن گاه که وارد مرحله سی و پنج از زندگانی شده بود، در ماه ذی القعدة و به نوشته یافعی، جمادی الاولی سال ۴۸۴ بر کرسی تدریس نظامیه بغداد بنشست. مدت چهار سال در بغداد به تدریس، خطابه، وعظ، مناظره، تألیف و تصنیف اشتغال داشت. علما و فضیلابی بسیار از محضرش استفاده می کردند و حدود سیصد تن از طلاب فاضل به حلقه درسش می نشستند. روز به روز بر عزت و حرمتش افزوده می شد، چندان که آوازه شهرتش همه جا رسید و حایز بالاترین مقام علمی و منصب روحانی و دارای بزرگترین رتبه عزت و جلال گردید». (همان، ص ۱۲۰)

«تبع در روح تاریخ ادبی و سیر معنوی ملل و اقوام و از جمله ایرانیان این نکته را بر ما آشکار ساخته است که در یک دوره، نابغه علمی یا ادبی ظهور می کند و افکار و اندیشه‌های او رواج می گیرد و تا مدتی پس از وی هر قدر علما و دانشمندان یا شعرا و ادبا می آیند، بیشتر زیر نفوذ ادبی یا فکری او قرار گرفته، پیرامون کلمات و آثار وی می گردند و کلمات او را سند قاطع شمرده، احياناً حرف به حرف در آثار و مؤلفات خویش می آورند. و گاه صاحب اصلی به حدی مشهور است که احتیاج به نام بردن ندارد». (همان، ص ۱۱۴)

«نفوذ نوابغ علمی و ادبی گاه به جایی می رسد که تا چند قرن هیچ کس یارای آن ندارد که جز در زمینه افکار و عقاید آنها فکر کند. هم چنان می گذرد تا نوبت به ظهور نابغه دیگر می رسد و روش سابق بر هم خورده طرزی تازه به وجود می آید، مدّت نفوذ ادبی یا فکری هر کس متناسب با اندازه قدرت و نیروی معنوی اوست و هر سخن یا فکر به قدری که جان و روح دارد، بقاء و دوام خواهد داشت و صورت بی جان را چندان دوام و بقایی نیست». (همان، ص ۱۱۵) «غزالی طرز تعلیم و تعلّمی را که در عصر او متداول بود، تغییر داد. از علوم بی فایده که انگیخته و انگیزنده حسّ تعصّب و خودخواهی است، سخت انتقاد کرد. فن مناظره، جدل و خلاف را که مهم ترین معلومات آن زمان بود، اگر در راه

خودنمایی و غلبه باشد، زشت‌ترین و بدترین کارها دانست. در کتاب *احیاء‌العلوم* (جلد اول) بابی مخصوص دربارهٔ علم و علما و آداب تعلیم و تعلم نوشت و غرض اصلی او برهم زدن اوضاع ناهنجار زمان خویش بود. غزالی ثابت کرد که تنها علوم و معارف اکتسابی برای تکمیل انسان کافی نیست و همان‌طور که برای فراگرفتن این علوم، معلم و راهنمایی لازم است، برای اخلاق و معارف حقیقی و کمال معنوی نیز شیخ و مربی لازم است». (همان، ص ۳۹۸)

عصرغزالی، عصر کشمکش‌ها و مجادلات مذهبی، فرقه‌ای و دینی بود. وی که در اصول، اشعری مذهب بود و در فروع، از امام شافعی پیروی می‌کرد، «با مخالفان مسلک خویش از سایر طوایف اهل سنت و معتزله و روافض و باطنیه و هم‌چنین حکما و فلاسفه و پیروان مسیح و دیگر ملل عالم مجادلهٔ زبانی و قلمی داشت. یک‌تنه با یک دنیا مخالف می‌جنگید و به‌واسطهٔ مهارت فوق‌العاده که در کار داشت، همه جا فتح و فیروزی نصیب او می‌شد. ارباب مذاهب عموماً از نیروی بیان و قلمش زیون و ناچیز می‌ماندند. از این جهت به حجة‌الاسلام ملقب گردید». (همان، ص ۱۱۳) غزالی در رد مخالفان خود کتاب‌هایی را تدوین و تألیف کرد. وی در کتاب *احیاء‌العلوم* به نکوهش صوفی‌نماها پرداخته و در عین اینکه خود به تصوف اعتراف داشته و در نهایت به مسلک صوفیه روی می‌آورد، اما راه تصوف را از مستصوف و صوفی‌نماهای عوام فریب جدا می‌داند. وی از نوابغی است که با ظهورش دورهٔ نوینی را پدید آورد و نه تنها به لحاظ حیات و زندگانی ظاهری، بلکه از نظر حیات معنوی نیز در جایگاه بسیار رفیع قرار داشته و دارای هویت ممتازی است. تصوف ابوحامد غزالی که در عمل، آغازگر دگرگونی بزرگی در زندگی او شد، در حقیقت ناشی از اندیشهٔ فلسفی و ژرف‌نگری در حدود علمی وی بود.

حریت و آزاده‌اندیشی غزالی مثال‌زدنی است. همان‌گونه که بدان اشاره شد، غزالی در اصول اشعری است، هم‌چنان‌که به عنوان یک متکلم اشعری شهره دارد، این امر اقتضا دارد، اندیشه‌های اشعری را بر سایر متکلمین مقدم دارد و در تمام عرصه‌ها از آن دفاع

نماید، در صورتی که «وی بر این عقیده است که اگر کسی مخالفت با مذهب اشعری را کفر بشمارد، مغرور و کودن است. او در باره کسانی که مخالفت با مذهب اعتزال یا مذهب حنبلی را کفر به شمار آورند، نیز همین عقیده را ابراز داشته و آنان را نابینا و گرفتار زنجیر تقلید معرفی کرده است. غزالی با صراحت بیشتر این مسأله را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: از کسانی که مخالفت با اشاعره را کفر می‌دانند، باید سؤال شود که از کجا برای آنان ثابت شده که حق، منحصر در مذهب آنان است؟ او سپس به یک مسأله مورد اختلاف اشاره کرده و می‌گوید: ابوبکر باقلانی، صفت بقا را وصف زائد بر حق نمی‌داند و با اشعری در این مورد مخالفت می‌نماید. اکنون چه کسی می‌تواند، ادعا کند که باقلانی به علت مخالفت با مذهب اشعری در این مسأله محکوم به کفر است؟ هرگونه ادعایی در این مورد، معارض است با ادعایی که در طرف مخالف آن وجود دارد؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت: چرا ابوالحسن اشعری به علت مخالفت با ابوبکر باقلانی محکوم به کفر نباشد؟» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۴۹-۴۸) همان‌گونه که از سطور فوق استفاده می‌شود، اولاً نه تنها غزالی مخالفت با اشعری را کفر آمیز ندانسته، ثانیاً تقدیمی برای وی نیز قایل نبوده است؛ استاد دینانی در اینجا با صراحت ابراز می‌دارند: «کسانی که با فکر وسیع و اندیشه سیال غزالی آشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که او در چارچوب اصول خشک اشعری محدود نمی‌گردد. اندیشه غزالی به مراتب از اندیشه‌های ابوالحسن اشعری نیرومندتر و گسترده‌تر است. جهانی که غزالی می‌بیند، بزرگ‌تر از جهانی است که اشعری درباره آن سخن می‌گوید.» (همان، ص ۵۰)

«اگر غزالی مخصوصاً به عنوان متفکر، صوفی و فیلسوف شهرت نیافته بود، بی‌شک تنها به عنوان فقیه بزرگ هم مشهور می‌شد؛ زیرا فقه، علمی بود که وی در آغاز حیات علمی خویش بیش از هر چیز دیگر به آن اشتغال داشت. حتی وقتی هم قدم در وادی تصوف نهاد، از فقه باز نایستاد. با این همه از وقتی در حوزه امام الحرمین وارد شد، گذشته از فقه هم اصول، مورد توجه وی شد و هم کلام.» (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۱۴۸) «امام فخرالدین

رازی دربارهٔ غزالی می‌گوید: کان الله جمع العلوم و اطلع الغزالی علیها. یافعی و سبکی و گروه دیگر وی را مایهٔ افتخار امت محمد (ص) می‌دانند. ابن خلکان می‌گوید: «لم یکن للطائفة الشافعیة فی آخر عصره مثله». ابو سعد سمعانی و امام عبدالغافر فارسی می‌گویند: «لم تر العیون مثله لساناً و بیاناً و نطقاً و خاطراً و ذكاءً و طبعاً». ابن نجار می‌گوید: «امام الفقهاء علی الاطلاق ربانی الامة بالاتفاق مجتهد زمانه و عین وقته و اوانه ظهرت بتقیحاته فضائح المبتدعة و المخالفین و قام بنصر السنه و اظهار الدین». ابن عساکر می‌گوید: «کان اماماً فی علم الفقه مذهباً و خلافاً و فی اصول الدینات». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۴۵۷)

غزالی در زمرهٔ دانشمندان کم‌نظیری است که در تمام موضوعاتی که مطالعه داشته و در نهایت آنها را نگاشته، احاطهٔ در خور وصفی داشته است. «وی فقیه، متکلم، فیلسوف، عارف و صوفی بود و تمام این جنبه‌ها در مورد وی معرف تجارب واقعی زندگی به شمار می‌آید. در فقه تصنیفات وی تأثیر قوی به جای نهاد و حتی بعضی از آنها از جهت دقت و احاطه بر مسایل نوعی معجزه تلقی شد. اینکه بخش عمده‌ای از کتاب *الوجیز* او در جای جای مجموعهٔ فتاوی یک اسقف سریانی نقل شده است، حاکی از اهمیت و تأثیر کار او در فقه است. در کلام، تفکر او معرف اصالت واقعی بود و در فلسفه هم هر چند کار او بیشتر جنبهٔ ویرانگری داشت تا سازندگی، باز تأثیر فکرش کم‌اهمیت نماند. برای تصوف، وی هم گرایش به اعتدال را هدیه آورد و هم شناسایی رسمی اهل شریعت را و در تمام این رشته‌ها ابوحامد خود را اهل تحقیق نشان داد، نه اهل تقلید. آنچه تأثیر تعلیم او را در دنیای بعد از او بارزتر نشان داد، نفوذ آراء او در تصوف بود. به حقیقت ابن جوزی، ابن تیمیه، ابن قیم الجوزیه و تعدادی از حکماء و فقهاء، وی را درست به همین سبب درخور ملامت یافته‌اند. معهدا، تأثیر وی در تیرئه کردن صوفیان از تمام تهمت‌ها و بدبینی‌های فقهاء، رنگ خاصی به فرهنگ دنیای اسلام داد که نمی‌توان آن را کم‌اهمیت شمرد». (زرین کوب،

سنخ تصوف غزالی

از دیدگاه علامه همایی «تصوف امام محمد غزالی را باید سنخ تصوف امام قشیری صاحب رساله قشیریّه و شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب عوارف‌المعارف شمرد، با این تفاوت که مقام غزالی در این سنخ متصوفان هم در علم و هم در عمل و روشنی فکر از همه بالاتر می‌باشد؛ زیرا خود در این مرحله نیز محقق و نقاد بوده و به عقاید موروثی بسنده نکرده است». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۴۰۰) علامه همایی تصوف غزالی را هم‌سنگ و هم‌نظیر مولانا جلال‌الدین رومی صاحب مثنوی معنوی می‌داند و این هم‌سنگی و شباهت را تا زمانی می‌پذیرد که مولانا تحت تربیت سید برهان‌الدین محقق ترمذی بود، نه از زمانی که به شمس تبریزی پیوست؛ زیرا از آن زمان به بعد، به بیان وی در هیچ یک از کاملان و واصلان این جهان نظیری مانند مولانا را نمی‌توان یافت و در این مقام استناد به ابیاتی از مثنوی مولانا می‌کند:

عشق آن جایی که می‌افزود درد
 بو حنیفه و شافعی درسی نکرد
 هر که را در عشق این آیین بود
 فوق قهر و لطف و کفر و دین بود
 گر جدا دانی ز حق این خواجه را
 گم کنی هم متن و هم دیباچه را
 عاشقان را شد مدرّس حسن دوست
 دفتر و درس و سبقشان روی اوست
 درسشان آشوب و چرخ و ولوله
 نی زیادات است و باب سلسله

صرف نظر از اینکه گرچه غزالی در عقیده، اشعری‌المذهب است؛ اما هم‌چنان که وی تصریح می‌کند و در همین مختصر نیز بدان اشاره شده، اندیشه او فوق اشعری است و وی بسیار آزاده‌اندیش بوده است. به ویژه در تصوف که سرآمد زمان خویش می‌باشد؛ لذا بیت آغازین منقول از مثنوی مولانا شامل غزالی نمی‌شود. هم‌چنان که نظریه علامه همایی در این

باب از دیدگاه استاد دینانی قابل ایراد است؛ به عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور نیز نظریهٔ استاد دینانی به صواب نزدیک‌تر است؛ ایشان می‌گویند: «حجة الاسلام محمد غزالی برادر و هم درس و هم دورهٔ احمد غزالی بوده که در نظر اهل تحقیق، شمس اهل معرفت و سلطان‌العارفین شناخته شده است. نفس گرم و سخن گیرای احمد غزالی در اشخاص مستعد و آماده چنان مؤثر می‌افتاد که تحول و دگرگونی کلی را باعث می‌گردید. کسانی که در پرتو کلمات و اشارات احمد غزالی دگرگون گشته و به مقامات عالیه نایل شده‌اند، بسیارند. اگر بگویم عین القضاة همدانی نمونه‌ای از این اشخاص به شمار می‌آید، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. با توجه به آن چه ذکر شد، چگونه می‌توان ادعا کرد که حجة الاسلام غزالی یک مولوی به شمس نرسیده بود؟ شخصیت معنوی و چهرهٔ عرفانی احمد غزالی اگر از شمس تبریزی درخشان‌تر نباشد، به هیچ‌وجه کمتر از او نمی‌باشد؛ بنابراین امکان وصول و دسترسی به شمس برای حجة الاسلام غزالی فراهم بوده است و اگر تفاوتی بین غزالی و مولوی دیده می‌شود، به جهات دیگری مربوط است که رسیدن به شمس را نمی‌توان از جملهٔ آنها به شمار آورد». (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۴۳)

اندیشه‌های صوفیانه غزالی

اینکه آغاز اندیشه‌های ابوحامد غزالی در خصوص عرفان و تصوف مربوط به چه زمانی است؟ پرسشی است که می‌توان پاسخ آن را از تمام آثار مکتوب وی به ویژه آثار ادبی و تألیف‌هایی که در موضوع عرفان و تصوف نگاشته است، جویا شد. «تصوف غزالی که آخرین مرحلهٔ عقاید اوست، نخستین بار از آنجا سرچشمه گرفت که پدرش و هم‌چنین مربی نخستین وی احمد رادکانی صوفی بودند. برادرش امام احمد غزالی از آغاز جوانی کار را یک‌سره کرده، رسماً داخل رشتهٔ تصوف شد. وی پیش از آنکه در کوچه‌های پرپیچ و خم عقاید و آرای بشری، آواره و سرگردان شود، رخت به کوی آرامش برد؛ اما امام محمد در جوانی غرق مسایل فقه و اصول، کلام و فن و خلاف و مناظره بود و در

حدود چهل سالگی متنبه گشت و آوارگی‌ها کشید تا آخر کار آیین تصوف را بر همه طریقه‌ها برگزید». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۴۰۰) «تصوف غزالی که در عمل منشأ تحول بزرگی در زندگی او شد، در واقع اصلاً ناشی از تفکر فلسفی وی بود». (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۱۹۶) ظهور دانشمند بزرگی هم‌چون غزالی در سده پنجم هجری و تلاش وافر در استوار نمودن مبانی طریقت صوفیه و تألیف و تدوین آثار فراوان غزالی، انقلاب شگرفی را موجب شد که نه تنها در عصر او بی‌نظیر بود؛ بلکه اندیشه‌های صوفیانه وی نیز در عصرهای بعدی بسیار اثرگذار بود.

بدون تردید، تأثیر اندیشه‌های ابوحامد غزالی بر عرفان و تصوف، قابل انکار نیست، به طوری که تا عصر کنونی نیز ادامه دارد. وی تصوف عامیانه را که تنها در قالب سر تراشیدن، مرقع پوشی، شطح گفتن و مجرد ذوق بود، تبدیل به اندیشه بسیار ژرف نمود. وی گاه، صوفی‌نماها را نقد کرده و گاه ایشان را مورد شماتت قرار می‌دهد و می‌گوید: «ای مرقع‌داران از غرور خویش بیرون آید که ملک‌الموت نزدیک رسید و وقت آن آمد که در مرقع نگاه نکنید، در دل نگاه کنید. و ای عوام خلق، اعتقاد در اهل تصوف را تباه مکنید که ایشان بهترین خلقتند، و این قوم دزدانند که مرقع پوشیده‌اند، نه صوفیان». (غزالی، ۱۳۷۰، ص ۳۵) به طور مثال: در باب زهد که بسیاری از صوفیه آن را گام اول در مبارزه با نفس می‌پندارند و در مورد آن، گاهی با افراط عمل می‌کنند و «به قول امام غزالی، شیطان در پشت کردن به دنیا، آنها را گمراه ساخت. غزالی نمونه‌ای از این پشت کردن به دنیا را ذکر و اشتباه آنها و راه درست را در این موضوع برای ما بیان می‌کند و می‌گوید: تنها گروهی که در این مسأله نجات می‌یابند، همان گروهی است که راهی را می‌پیمایند که پیامبر (ص) و اصحابش بر آن بوده‌اند و عبارت از این است که: نه دنیا را به طور کلی ترک و نه شهوات را به طور کلی سرکوب کند و از دنیا به اندازه توشه خود برمی‌دارد و در مورد شهوات، آن بخش را سرکوب می‌کند که از محدوده شرع و عقل بیرون رود. نه از هر شهوتی تبعیت و نه هر شهوتی را ترک؛ بلکه اعتدال را رعایت می‌کند». (الصلابی، ۱۳۸۷،

ص ۸۰) و نیز در جای دیگر می‌گوید: «علیک بالزهد و قلة الرغبة في الدنيا بل أعدمها من قلبك جملة واحدة. فإن كنت لابدّ لها طالباً فاقصر علی قوتک منها من وجه حلال». (غزالی، ۱۳۲۸، ص ۵۸)

از دیدگاه غزالی گام آغازین در تصوف، تبعیت از شریعت و بی‌توجهی به شطحیات و لغزش‌های مستصوفه است؛ لذا وی در رسالهٔ الولد خویش می‌گوید: «بر تو لازم است که گفتار و کردارت موافق شرع باشد، چرا که علم و عمل بدون پیروی از شرع، گمراهی است و نباید که فریب یاوه‌گویی‌ها و لغزش‌ها و شطحیات صوفیه را بخوری». (الصلابی، ۱۳۸۷، ص ۶۳) «غزالی می‌گفت تصوفی که از روی قرآن و حدیث مصطفی (ع)، نباشد، پایه‌اش استوار نیست. در کتاب روضة الطالبین (ص ۱۴۵ چاپ مصر) نوشت: «اصول التصوف اکل الحلال و الاقتداء برسول الله (ص) فی اخلاقه و افعاله و اوامره و سننه». این اندازه بود که در فهم قرآن و حدیث مصطفی با دیگر علما و فقها و مفسران بی‌اندازه تفاوت داشت. وی حقایق قرآن و مآثورات دینی را به گونه‌ای می‌فهمید که از دریافت دیگران ممتاز بود». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۴۰۲-۴۰۱)

وی دربارهٔ علم و عمل می‌گوید: آن‌گاه که به جست‌وجوی حقیقت از طریق صوفیه شتافتم، چنان یافتم که در پیمودن این راه، دو چیز ضروری است: یکی علم و دیگری عمل. تحصیل علم تصوف بر من آسان‌تر از عمل بود، کتب و تألیفات ایشان از قبیل قوت‌القلوب ابوطالب مکی و تألیفات حارث محاسبی و نوشته‌های شبلی و جنید و بایزید را خواندم، علم تصوف را چنان که لازم بود، فرا گرفتم. سپس دانستم که تصوف از نظر علمی با سایر علوم شرعی و عقلی تفاوت ندارد و اگر چیزی باشد، تنها در عمل است. از نام شراب مستی نمی‌زاید. به علم تنها کاری پیش نمی‌رود؛ بلکه باید کردار و عمل نیز در کار باشد. تازه فهمیدم که آنچه تاکنون داشتم، قیل و قال بوده است. تصوف و حقیقت‌یابی را حال باید و بس. (غزالی، ۱۳۴۹، ص ۷۳) وی از همه عقاید و اندیشه‌های دینی به سه

اصل ایمان داشته: خداوند، پیامبر(ص) و روز جزا و می‌گوید: بر من معلوم شد که تصوّف جز به حال و به تقوی و قطع علائق شهوانی حاصل نمی‌شود». (همان، ص ۷۳)

هر چند غزالی از آن دسته عارفانی بود که پیش از آنکه در سیر و سلوک عارفانه و صوفیانه قدم نهد از دانشمندان زبردست زمان خود به حساب می‌آمد؛ اما بر این اعتقاد است که «علم» از دیدگاه صوفیه و اهل علم تفاوت دارد؛ زیرا راه دست‌یابی آن نزد صوفیه با مجاهدت و در نهایت با کشف و شهود حاصل می‌شود و خود نیز به این گفته معتقد است. لذا می‌گوید: «صوفیان در جست‌وجوی حقایق امور به تحصیل علوم و مطالعه آن و دریافت آنچه مصنفان در این‌باره تصنیف کرده‌اند، تحریض ننموده‌اند؛ بلکه گفته‌اند که راه آن مقدم داشتن مجاهدت در محو صفات بد و قطع همه پای‌بندی‌ها و اقبال با همه همت به سوی خدای تعالی است. چون کسی را این مقام به دست آمد، رحمت خدا بر او فیض بخش می‌شود و راز ملکوت بر او مکشوف و حقایق امور بر او معلوم می‌گردد و بر او نیست جز اینکه برای تصفیّه مجرد آماده شود و با حضور تبت، اراده صادق و عطش تام و تمام داشته باشد و منتظر و مترصد آن چیزهایی باشد که خداوند از رحمت خود بر او روشن می‌گرداند». (غزالی، ۱۳۷۴، ص ۴۴)

وی در جای دیگر شیوه علم‌آموزی صوفیه را که مبتنی بر تصفیّه باطن و پرهیز از قیل و قال‌های مدرسی است، این‌گونه بیان می‌کند: «فاعلم ان میل اهل التّصوّف الی العلوم الالهامیّة دون التعلیمیّة. فلذالک لم یحرصوا علی دراسة العلم و تحصیل ما صنّفه المصنّفون و البحث عن الاقاویل و الادلّة المذكورة. بل قالوا الطریق تقدیم المجاهدة و محو الصفات المذمومة و قطع العلائق کلّها و الاقبال بکنه الهمة علی الله تعالی و مهما حصل ذلک کان الله هو المتولّی لقلب عبده و المتکفل له بتنویره بانوار العلم، و اذا تولّی الله امر القلب فاضت علیه الرحمة و اشرق النور فی القلب و انشرح الصّدر و انکشف له سرّ الملکوت و انقشع عن وجه القلب حجاب الغرّة بلطف الرحمة و تلالأت فیهِ حقائق الامور الالهیّة فلیس علی العبد الا الاستعداد بالتصفیّة المجرّدة و احضار الهمة مع الارادة الصادقة و التّعطش التّام و التّردّد

بدوام الانتظار لما يفتحه الله تعالى من الرحمة. فالانبياء و الاولياء انكشف لهم الامر و فاض على صدورهم لا بالتعليم و الدّراسة و الكتابة، بل بالزهد في الدّنيا و التبرّي من علائقها...».

(غزّالی، احیاء، ج ۳، ص ۱۹-۲۰)

«بدین گونه، غزّالی به پیروی از صوفیه راه قلب را در کشف حقیقت از هر راه دیگر مستقیم‌تر می‌یابد و لیکن قلب در بیان وی مجموع حیات عالی روحانی است که حس و نفس تابع آن است و عقل نیز جزئی از آن شمرده می‌شود و به هیچ وجه امری ضد عقل نیست. عالی‌ترین درجات قلب هم در نزد غزّالی تعلق به نبی(ص) دارد که معرفت را به الهام ربّانی به طریقهٔ کشف و بدون اکتساب و تکلف تلقّی می‌کند و مراتب اولیاء و حکماء، علماء هر یک حاکی از درجات آنهاست در منازل سیری که در راه حق دارند و البته هر سالک فقط از منزل خویش خبر دارد و از آن‌چه نیز پشت سر گذاشته است، واقف هست و از احوال مراتبی که در پیش روی دارد، البته آگاه نیست، اما به آن ایمان دارد. از این رو حال نبی را جز نبی درک نمی‌کند و حقیقت نبوت و رای معرفت دیگران است.»

(زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۲۰۰) لذا آن‌گونه که درک اطفال به فهم انسان بالغ نمی‌رسد، عقل عالمان نیز از درک اولیاء و انبیاء ناتوان است. «این نوع معرفت که ابوحامد آن را در برابر معرفت برهانی قرار می‌دهد، در واقع به کار بردن طریقهٔ صوفیه است در حل مسایل مربوط به کلام. اما این طریقه‌ای است که قبول آن چنان‌که خود وی می‌گوید جز برای کسی که از ذوق مکاشفه بهره دارد، ممکن نیست.» (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۲۰۲)

از دیدگاه غزّالی علم بر عمل تقدم دارد و می‌گوید: «تأثیر عمل برای از میان بردن چیزهای ناشایست است و سعی در علم، سعی در تحصیل چیزهای شایسته است. از میان بردن امور ناشایست، شرط خالی کردن جای برای امور شایسته است و مشروط که عبارت از مقصود است، شریف‌تر از شرط شمرده می‌شود، چنان‌که هرگاه کسی بخواهد زنی نازا را زایان سازد، دو وظیفه دارد: یکی از میان بردن علت نابارداری که مانع زاینده‌گی است و

دیگر نهادن نطفه پس از زوال علت مانع. نخستین، شرط دومین است و دومین همان غایت مطلوب به شمار می‌آید». (غزالی، ۱۳۷۴، ص ۴۱)

«امام غزالی در عین اینکه بشر را در تربیت روحانی محتاج به شیخ و معلم و مربی می‌داند و معتقد است که بشر در سیر و سلوک معنوی احتیاج به راهنما و راهبر دارد و قطع این مرحله بی‌همرهی خضر نباید کرد؛ هم‌چنان معتقد به اصل آزادی و حریت عقل است. یعنی برای درک حقایق اشیاء حکومت و منطق عقل را معتبر می‌شمارد، نه اینکه آن را بالمره بی‌کار و معزول ساخته باشد و اگر در کلمات خود مطابق مسلک عرفا و صوفیه (طور و راه طور العقل) می‌گوید: در مرتبه عین‌الیقین و حق‌الیقین و مقام کشف و شهود روحانی است نه در احکام قضایای علمی؛ و از این جهت است که در عین موافقت با مسلک تصوف، با گروه باطنیه و اصول تعلیمات حسن صباح، جداً مخالف است و در ردّ مذهب آن طایفه کتاب‌ها پرداخته است». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۳۹۹) هم‌چنان که در کتاب فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة و مستظهري و حجة الحق به باطنیه پرداخته است.

وی در رساله مشكوة الانوار خود که به نوعی به اشراق روحانی می‌پردازد، اندیشه خود را به گونه‌ای بیان می‌کند که فوق ادراک اندیشمندان زمانه خود است. «این رساله که نوعی اشراق روحانی را در تفکر ابوحامد عرضه می‌کرد، فکر و کلام وی را در تعلیم به جایی می‌رسانید که آن را از حد فهم و ادراک اهل عصر بیرون می‌برد. رنگ اشراقی که در این تعلیم هست، تحول ذهن غزالی را از کلام به تصوف و از قلمرو برهان به قلمرو مکاشفه نشان می‌دهد. با این همه، قول او در باب نور که مراتب عالی آن را به حکم عقل و قرآن، عالم ملکوت و نور اول می‌خواند، هر چند رنگ اشراقی دارد، کاملاً معرف اشراق فلسفی نیست؛ بلکه بیشتر حاکی از مشرب خاص غزالی است، در جمع بین معارف اهل عرفان و طریقه آن. به علاوه، تصویری که غزالی از نور و ظلمت عرضه می‌کند، با تصور ثنویه که مخالفانش از روی طعنه سخن وی را به کلام آنها تشبیه می‌کردند، به هیچ وجه شباهت ندارد. چرا که ثنویه نور و ظلمت را دو اصل متساوی متعارض می‌خواند، در

صورتی که غزالی نور را عبارت از وجود می‌یابد و ظلمت را امری عدمی و عدم محض». (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۱۶۸)

سیر و سلوک غزالی

اینکه سیر و سلوک ابوحامد غزالی از کجا سرچشمه می‌گیرد، «بدون شک تربیت نیمه صوفی او که از دوران امام الحرمین و حتی از روزگار تحصیل در جرجان و طوس آغاز شد، اولین منزل این سلوک روحانی است. در دورهٔ بحران فکری نیز که سرانجام او را به ترک تمام دلبستگی‌های خویش واداشت، یک انعکاس این تمایل فکری او را می‌توان یافت. خود او که در کتاب *المنقذ* از سیر روحانی خویش سخن می‌گوید، اعتراف دارد که یک چند با آثار صوفیه مثل *قوت القلوب* ابو طالب مکی، کتب حارث محاسبی، و آنچه از جنید و بایزید منقول است، سر و کار داشت». (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۱۹۵) وی در کتاب *المنقذ من الضلال* ابراز می‌دارد که مشرب و طریقهٔ صوفیه را از ابو علی فارمدی اخذ نمودم، از دستورات وی در خصوص عبادات و اذکار، تبعیت نمودم و دشواری‌ها و مشقات سلوک را متحمل شدم، تا آنکه به خواسته و طلب خود، رسیدم. «آنی اخذت الطریقه من ابی علی فارمدی و انتصلت ما کان یشیر به من وظایف العبادات و استدامة الذکر الی ان جزت العقبات و تکلفت تلک المشاق و حصّلت ما کنت اطلبه». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۴) همایی دربارهٔ سیر و سلوک غزالی بر این باور است که وی به دریافتهٔ از استاد خود قناعت نکرد و در این راه کوشش فراوان به خرج داد تا جایی که حقایق کاملاً بر او مکشوف شد و به یقین پیوست.

«غزالی از ۳۹ سالگی به بعد وارد مرحلهٔ جدیدی از زندگانی شد که به کلی با قسمت سابقش تباین داشت، تحولی در روح او پدید آمد که همه چیز او را عوض کرد و غزالی نوظهوری به وجود آمد. پس از آنکه در علم و شهرت و جاه و مقام دنیاوی به حدّ اعلیٰ رسید، یک مرتبه از هر چیز و هر کس صرف نظر نمود، به علم و جاه و اعتبارات دنیوی

پشت پا زد و در جرگه آزادگان درآمد، در بیابانی قدم نهاد که «نوک هر خار نشان کف پایی دارد». هیاهوی جدال و قیل و قال به سکوت و حال و کشمکش با هفتاد و دو ملت به آرامش و سازگاری و توجه به تربیت اهل جهان مبدل گردید. چه بود و چه شد! غزالی یک نفر عالم متکلم فقیه بود و یک تن صوفی وارسته دل آگاه از کار درآمد. آن چه از حقایق عرفان و معنویات نصیب غزالی بود در این دوره از زندگانی عاید او گردید. در نخستین منازل که وی می‌پیمود، هم قدمش فراوان بود؛ اما در این سفر بی‌پایان به جز آتش شوق همدم و هم زبان و غیر از عشق و آه عالم‌سوز، توشه راهی نداشت». (همان، ص ۱۲۱)

غزالی «علوم و معارف متداوله را برای کشف حقایق کافی نمی‌دانست؛ بلکه آنها را حجاب حقیقت می‌دید. خود در باطن متحیر و سرگردان و ترازویی که حق و باطل را با آن می‌سنجید، سبک سنگ شده بود. در این حال نمی‌توانست بر خلاف وجدان خویش با ارباب مذاهب بجنگد و در رد آنها کتاب بنویسد. هیچ کس در این واقعه او را محرم راز و از درد پنهانیش آگاه نبود و نیز شاید که از بیم غوغا و تغلب فقها و زمامداران متعصب به اظهار آن چه در دل داشت، جرأت نمی‌کرد؛ زیرا که بیشتر مردم آن زمان از هر طبقه سنی مذهب دشمن سخت روافض و باطنیه و معتزله و فلاسفه بودند. و غزالی پیش از این حالت بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان آنها بود». (همان، ص ۱۲۳) جلال‌الدین همایی در خصوص معنویت و تقدم مرتبه غزالی در مقایسه با شخصیت‌هایی مانند: ابن رشد و ابن قیم می‌گوید: «اگر میزان شناسایی و تشخیص معنویت مردان بزرگ در کار بیاید، معلوم می‌شود که مقام غزالی هر چه بود، بالاتر از ابن رشد و ابن قیم بود که نخستین در بند حدود و قیود فلسفه ابن سینا و فارابی و دیگری در چهار دیوار ظواهر شریعت بدان گونه که می‌فهمیدند، در بند بودند». (همان، ص ۴۵۸)

غزالی از آن دسته سالکانی است که در آغاز متعبد به شریعت بود، آن‌گاه اجتهاد در فقه را سپری نمود، گام‌های کلام و فلسفه را پشت سر گذاشت و در نهایت به مقصود خود که همانا عرفان و تصوف است، سکنا گزید و به گفته علامه همایی: «از مقام فقه و جمود

ظاهری به عالم تصوّف و کشف حقایق رسید». (همان، ص ۴۵۸) غزالی در اوج شهرت و کرسی استادی و تدریس در نظامیهٔ بغداد، از همه چیز گذشت. وی در این برهه نه آن غزالی بود که با ارباب مذاهب بستیزد و نه در ردّ عقاید آنها کتاب بنویسد؛ لذا برادرش امام احمد غزالی را برای تدریس در نظامیهٔ جانشین خود نمود و در ظاهر به قصد زیارت مکه و مدینه از بغداد رحل اقامت گزید؛ اما در باطن بر مهاجرت از بغداد مصمم بود و چون در آن زمان شام مرکز مهمی برای زهاد و صوفیه بود، آنجا را انتخاب کرد و راهی شام شد.

«غزالی از سال ۴۸۸ تا سنهٔ ۴۹۸ مدت ده سال تمام در بلاد شام و جزیره و بیت‌المقدس و حجاز بسر برد. به سیرت و صورت درویشان ژنده‌پوش ناشناس همه جا می‌گشت و در تمام این مدت پیوسته به زهد، عبادت، فکر، خلوت، تألیف و تصنیف اشتغال داشت. بنا بر شهر احوال از بغداد به دمشق رفت و حدود دو سال در شام اقامت نمود و در جامع دمشق معتکف گردید و محل ریاضت و خلوتش منارهٔ غربی مسجد بود. پس از شام به بیت المقدس رفت و مدتی هم آنجا به ریاضت، خلوت و زیارت مشاهد شریفه اشتغال داشت و خلوتگاهش بیشتر قبه الصخره بود از بیت‌المقدس به زیارت تربت خلیل (ع) رفت و مطابق بعضی مکاتیب فارسی‌اش در سال ۴۸۹ بر تربت خلیل عهد کرد که پیش هیچ سلطان نرود و مال پادشاه نگیرد و مناظره و تعصّب نکند. بعد از سفر شام و بیت‌المقدس به قصد حج عزیمت حجاز کرد. در سال ۴۹۸ پس از ادای مناسک حج و زیارت مکه و مدینه و مشاهده مشرفه عزم مراجعت به وطن خویش نمود و در همین سال به طوس برگشت». (همان، ص ۱۵۳)

در بازگشت به خراسان، دیگر در وجود غزالی نه از آوازه‌جویی‌ها خبری بود و نه از جاه‌طلبی‌های فقیهانه و نه از تدریس. «در عزلت و انزوای خراسان، آرامش و سکون غزالی چنان زاهدانه و آمیخته با اخلاص بود که برای آشنایان دیرین، یاران و هم‌درسان طوس و نسابور که هنوز در خراسان بودند، باور کردنی به نظر نمی‌آمد. از هم‌درسان و آشنایان سابق، امثال عبدالغافر فارسی، کسانی که وی را با این همه فروتنی و سادگی می‌دیدند، یک لحظه پیش خود می‌اندیشیدند که ریا می‌کند. کسی که در گذشته همگان را جز به چشم حقارت نمی‌دید و همواره دانش و زبان‌آوری خویش را به رخ آنها می‌کشید، سکون

و صفایی که این روزها در اطوار و حرکات خویش نشان می‌داد، به قدری غریب می‌نمود که این آشنایان نمی‌توانستند به آسانی آن را باور کنند». (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۱۵۹) باری از آن عالم و دانشمند، صوفی وارسته‌ای متولد شده بود که ایام خویش را یا به تصفیة نفس در عزلت و انزوا می‌گذراند و یا به عبادت و تفکر و به مطالعه و تصنیف می‌پرداخت؛ وی در همین ایام کتاب *احیاءالعلوم* را به اتمام رساند و ترجمه آن را تحت عنوان *کیمیای سعادت* به زبان پارسی برای پارسی‌زبانان تدوین نمود.

آثار غزالی در تصوف و صوفیه

در توصیف آثار و کوشش‌های علمی و ادبی این بزرگ‌مرد ایرانی شاهد نگارش هزاران کتاب، رساله و مقاله به زبان‌های گوناگون دنیا هستیم. احدی نیست که در راستای فقه، اخلاق، کلام، فلسفه، تربیت، ادبیات، عرفان و تصوف، دستی یا مطالعاتی داشته باشد، اما از آثار این دانشمند بزرگ بهره و توشه‌ای نجسته باشد. «غزالی از دانشمندی است که آثار و تألیفات بسیار به فارسی و عربی از خود به یادگار گذارده و جهانیان را از خرمن معارف و فضایل خویش بهره‌مند ساخته است. خوشبختانه غالب آثار او هنوز موجود است و کمتر کتابخانه بزرگی است که چند اثر مهم از غزالی در آن موجود نداشته باشد. از این جهت او را علمای اسلام سیدالمصنفین لقب داده‌اند. بعضی می‌نویسند که اگر مؤلفات غزالی را برای تمام مدت زندگانش بخش کنیم، هر روزی چهار کراسه تألیف کرده است. بسیاری از آثار غزالی به زبان‌های خارجه فرانسه، آلمانی، لاتینی، عبری و غیره ترجمه و اصل و ترجمه آنها در ممالک دنیا مکرر به طبع رسیده است». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۱) تألیفات غزالی به حسب ادوار زندگانی و تحولات روحی به چند موضوع تقسیم می‌شود: جدل و مناظره و فن خلاف و فقه و حدیث و فلسفه و کلام و اصول عقاید و اخلاق و تصوف، و بالجمله مسایل دینی و الهی و اخلاقی. (همان، ص ۲۴۲)

مکتوبات و آثار غزالی را به فارسی و عربی بعضی هفتاد کتاب و برخی دویست و برخی تا چهارصد کتاب ذکر کرده‌اند که البته برخی از آنها هم‌چون *احیاءالعلوم*

بزرگ‌ترین اثر او را تشکیل می‌دهد و برخی دیگر رساله‌هایی است که کمتر از ده صفحه می‌باشد. (غزالی، ۱۳۴۹، ص ۲۹) «کثرت آثار غزالی مایهٔ حیرت است؛ اما از خاطری که دایم در پویه و تفکر بود، خلاف انتظار محسوب نمی‌شد. چون تمام عمر در فراز و نشیب روزهای عسکر و نظامیه و در سکوت و خلوت سال‌های گریز و رهایی هر اندیشه‌ای ممکن بود، غزالی را به تألیف رساله یا کتابی وادارد: اندیشهٔ رقابت با حنفی‌ها، اندیشهٔ تأیید اشاعره، اندیشهٔ مبارزه با فلاسفه و باطنیه و اندیشهٔ دفاع از شیوهٔ اهل تصوف. تعداد زیادی از آثار او معرف سعی بارزی است در تحقق بخشیدن به این گونه اندیشه‌ها و از این جهت مربوط به مسایل و اوضاع عصر اوست». (زرین کوب، ۱۳۶۴، ص ۱۴۲) «تنوع مسایل مورد بحث او نه فقط ناشی از وسعت قلمرو تحقیق و مطالعه بود؛ بلکه تا حدی نیز ناشی از اهمیت و وحدت مسایلی بود که در محافل علمی عصر رواج یا جریان داشت. از این روست که رسالات و کتاب‌های او اگر بدون توجه به مسایل عصری و فقط به عنوان یک سلسلهٔ ناپیوسته مورد مطالعه واقع گردد، بسا که تحول و توالی مستقیم یک فکر منظم شخصی را عرضه نمی‌کند». (همان، ص ۱۴۳) آثار مکتوب غزالی در موضوعات علمی و دینی است^۱ و ما در این مختصر، گذری کوتاه بر مهم‌ترین آثار وی در عرفان و تصوف می‌کنیم:

- کتاب *احیاء علوم‌الدین (احیاء العلوم)* مشهورترین و ارزشمندترین اثر غزالی به زبان عربی است، که با محتوای دینی، اخلاقی، عرفانی و تصوف، حدود سال ۴۹۲هـ ق در شامات نگاشت. این اثر در زمرهٔ اندک آثاری است که پیوسته مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفته، چه آنهایی که این اثر را ستایش کرده و از آن بهره‌مند گشته‌اند و چه آنهایی که آن را مورد نکوهش و طعن قرار داده و به انکار آن برخاسته‌اند. این کتاب در چهار فصل: ربع عبادات، ربع عادات، ربع مهلکات و ربع منجیات به طریق تصوف و عرفان تدوین شده است. وی در آغاز این اثر گرانبها تصریح می‌نماید که سبب تألیف این کتاب،

۱. برای آگاهی بیشتر می‌توان به مقاله: «فهرست آثار چاپی غزالی»، نوشته کامران فانی، نشریهٔ معارف، شماره ۳، ۱۳۶۳ مراجعه نمود.

مقابله با عالمان بی‌عمل و مدعیان دروغین و روحانیان متظاهر بوده است. هم‌چنین از اثرپذیران این اثر ارزشمند، شهاب‌الدین سهروردی است که در کتاب *عوارف المعارف* خود به کرات از تأثیر *احیاء العلوم* در اندیشه‌های خویش سخن می‌گوید.

«ابوالفرج بن جوزی (متوفی ۵۹۷) کتاب *منهاج القاصدین* را در شرح *احیاء العلوم* و کتاب *اعلام الاحیاء بأغلاط الاحیاء* را در اعتراضات بر غزالی نوشت. خود ابن جوزی در ترجمه‌ی حال غزالی می‌نویسد که کتاب *احیاء العلوم* را به مذاق اهل تصوف نوشته و از حدود فقاقت خارج شده است». (همایی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۴) بزرگ‌ترین شرح این کتاب تحت عنوان: *إتحاف السادة المتقين بشرح إحياء علوم الدین* در چهارده مجلد توسط مرتضی زبیدی تألیف شده است، هم‌چنین ملا محسن فیض کاشانی از اندیشمندان شیعه‌ی امامی در قرن یازدهم هـ ق شرحی را بر این اثر با نام: *المحجة البيضاء فی إحياء الاحیاء* نگاشت. کتاب *احیاء علوم الدین* در سال ۶۲۰ هـ ق توسط مؤید الدین محمد خوارزمی در دهلی به فارسی ترجمه شد که در زمره‌ی کهن‌ترین ترجمه‌ها از این اثر محسوب می‌شود و برخی از کتاب‌های دیگر وی مانند: *المرشد الامین* به گونه‌ای تلخیصی از این اثر ارزشمند است.

کیمیای سعادت مهم‌ترین کتابی است که غزالی به زبان مادری برای هم‌میهنان خود به زبان پارسی تألیف کرده است. «این کتاب جوهر و خلاصه‌ی *احیاء العلوم* است و گویند برای مردم خراسان پس از بازگشت از سفر ده ساله نوشت. این کتاب میان سال‌های ۴۹۰ تا ۵۰۰ هـ ق تألیف شده است و از کتبی است که می‌توان حقیقت غزالی را در آن جست‌وجو کرد، چه در آخر عمر و در ایام عزلت و گوشه‌گیری او تألیف شده است. سبک کیمیای سعادت بر بنیاد و اصل سبک نثر عرفانی، مانند *کشف المحجوب* هجویری و دیگر نثرها و روایات متصوفه قدیم نهاده شده است». (غزالی، ۱۳۶۱، ص ۷)

سایر کتاب‌هایی که در موضوع عرفان و تصوف نگاشته عبارتند از: *آداب الصوفیة*، *الآداب فی الدین، الأربعین فی أصول الدین*: - سومین بخش از کتاب *جواهرالقرآن* وی است - *أیها الولد*: علامه همایی در کتاب *غزالی‌نامه* اظهار می‌دارد، این کتاب به فارسی نگاشته

شده و برخی نیز به عربی نقل کرده‌اند. و این عقیده ظاهراً مقرون به صواب است؛ زیرا متن این کتاب موسوم به *فرزندنامه* است که جزو مکاتیب فارسی امام غزالی داخل شده است و اکثر متوجه این نکته نشده‌اند که این خود همان رسالهٔ مستقلی است که به *اینها الولد* تعریف شده است. خلاصهٔ تصانیف: این کتاب به فارسی است و محمدامین نقشبندی آن را به عربی ترجمه نموده است. *الدرة الفاخرة فی کشف علوم الآخرة*: هر چند انتساب این کتاب به غزالی مورد تردید قرار گرفته است؛ اما سیوطی در کتاب *الحاوی فی الفتاوی صحت انتساب* این کتاب را به غزالی با توضیحی مبسوط تأیید نموده است. *المنقذ من الضلال والمفصح عن الاحوال*: این کتاب به نام اعترافات غزالی به فارسی نیز منتشر شده است.

سایر آثار غزالی در موضوع تصوف عبارتند از: *بداية الهداية و تهذيب النفوس بآداب الشرعية*، *جواهرالقرآن و درره، الحکمة فی مخلوقات الله، الرسالة اللدنیة* (در استناد این رساله به غزالی اختلاف نظر است). *الرسالة الوعظیة، فاتحة العلوم، القواعد العشرة، الکشف والتبیین فی غرر الخلق أجمعین، المرشد الأمين إلى موعظة المؤمنین (من إحساء علوم الدین)*، *مشکاة الأنوار، مکاشفة القلوب المقرب إلى حضرة علام الغیوب، منهاج العابدین إلى الجنة، میزان العمل، جامع الحقائق بتجربة العلائق، زهد الفاتح، مدخل السلوک إلى منازل الملوک، معراج السالکین، نورالشمعة فی بیان ظهر الجمعة و...*

نتیجه

۱. تصوف نتیجهٔ فلسفهٔ خسروانی است که پس از اسلام پدیدار شد و آمیخته‌ای است، از عقاید حکمای فهلوی و بزرگان صوفیه که بیشتر آنها ایرانی بوده‌اند و به عقیدهٔ شیخ اشراق تصوفی را که اکابری هم چون: ابو سعید ابوالخیر، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، منصور حلاج و... ترویج نمودند، در حقیقت، میراث کهن و یادگار حکمای خسروانی است؛
۲. از لحاظ سنخیت و طریق صوفیه تصوف غزالی هم سنگ و هم نظیر مولانا جلال‌الدین

رومی است؛

۳. شخصیت غزالی از پیچیدگی ویژه‌ایی برخوردار است. او هم‌چنان که متکلم و فقیه بزرگی است، در سیاست نیز بسیار زبردست می‌باشد، قدرت و بنیه دانش سیاسی وی را می‌توان در نگارش نامه‌های او به ملوک، سلاطین، وزیران، امرا، ارکان دولت و... جست‌وجو کرد. سلطه فکری و اندیشه‌ای غزالی موجب شد که در قرون بعدی پیوسته اندیشه‌ها و آثارش سرلوحه اندیشه اندیشمندان قرار گیرد؛ به گونه‌ای که بسیاری از اندیشمندان وی را مجدد و احیاگر دینی می‌دانند؛

۴. غزالی در عصری ظهور پیدا کرد که کشمکش‌ها و مجادلات مذهبی، فرقه‌ای رواج داشت؛ و به واسطه مهارت فوق‌العاده که در کار داشت، ارباب مذاهب عموماً از نیروی بیان و قلمش زبون و ناچیز می‌ماندند. وی به نکوهش صوفی‌نماها پرداخت و در عین اینکه خود به تصوف اعتراف داشت و در نهایت به مسلک صوفیه روی می‌آورد؛ اما راه تصوف را از مستصوف و صوفی‌نماهای عوام فریب جدا می‌داند. تصوف ابوحامد غزالی که در عمل، آغازگر دگرگونی بزرگی در زندگی او شد، در حقیقت ناشی از اندیشه فلسفی و ژرف‌نگری در حدود علمی وی بود؛

۵. هر چند غزالی به اشعری بودن مشهور است؛ اما هیچ‌گاه در چارچوب اصول اشعری محدود نشد. اندیشه غزالی به مراتب از اندیشه‌های ابوالحسن اشعری نیرومندتر و گسترده‌تر است؛

۶. گرچه غزالی از آن دسته از سالکانی است که در آغاز متعبد به شریعت بود؛ اما علوم و معارف متداوله را برای کشف حقایق کافی نمی‌دانست. او اندیشه خود را به گونه‌ای بیان می‌کند که فوق ادراک اندیشمندان زمانه خود است. رنگ اشراق روحانی در عقاید غزالی موجب می‌شود، ذهن وی از کلام به تصوف و از قلمرو برهان به قلمرو مکاشفه سمت و سو پیدا نماید.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۳)، منطق و معرفت در نظر غزالی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- سجستانی، سلیمان بن اشعث (ابو داود) (بی تا)، سنن ابی، جلد ۴، بیروت: دارالکتاب العربی.
- الصلابی، محمد. (۱۳۸۷)، امام غزالی، مترجم: ستار آینه پور، سنندج: انتشارات کردستان.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴)، فرار از مدرسه، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- فانی، کامران. (۱۳۶۳)، «فهرست آثار چاپی غزالی»، نشریه معارف، شماره ۳.
- غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، مقدمه و شرح احوال: محمد عباسی، تهران: انتشارات طلوع.
- _____ (۱۳۷۰)، دو مکتوب فارسی، تصحیح و مقدمه: نصرالله پور جوادی، مجله معارف، دوره هشتم شماره یک، فروردین - تیر.
- _____ (۱۳۷۴)، میزان العمل (ترازوی کردار)، تصحیح: سلیمان دنیا، ترجمه: علی اکبر کسمایی، تهران: انتشارات سروش.
- _____ (۱۳۴۹)، المنقذ من الضلال (اعترافات غزالی)، ترجمه: زین الدین کیائی نژاد، تهران: انتشارات عطایی.
- _____ (۱۳۲۸)، الرسالة اللدنیة، قاهره: مطبعة كردستان العلمیة.
- _____ (۱۳۶۲)، فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام (مکاتیب فارسی غزالی)، تصحیح: عباس اقبال، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- محمدی، کاظم. (۱۳۸۶)، غزالی در جست و جوی حقیقت، تهران: انتشارات نجم کبری.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۶۸)، غزالی نامه، تهران: مؤسسه نشر هما.